

## بسم الله الرحمن الرحيم

### رهبری در اسلام فردی است

(ترجمه)

#### پرسش

#### السلام عليكم ورحمة الله وبركاته!

پرسشی در خصوص تبنی حزب دارم؛ از جمله تبنیات حزب اینست که قیادت و رهبری در اسلام فردی است، یعنی خلیفه به تنهایی تمام صلاحیت‌ها را در دولت دارد. به این معنی: خلیفه یعنی دولت. برای وضاحت بیشتر؛ خلیفه در دولت حق دارد که حاکم و قاضی در تمام امور باشد. این سخن در تناقض با سخنی که در کتاب دولت اسلامی صفحه (129 آمده است، قرار دارد: «بدین ترتیب، رسول الله صلی الله علیه وسلم به نفس خود دستگاه دولت اسلامی را استوار کرد و در زندگی خود آن را تکمیل کرد. این دولت دارای رئیس، معاونین، والیان، قضات، عساکر، مدیران دوایر و مجلس شوری بود. این دستگاه با تشکیلات و صلاحیت‌هایش طریقه‌ای است واجب‌الاتباع و آن به صورت اجمالی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به تواتر ثابت است.» امیدوارم توضیح دهید. الله متعال پاداش نیک نصیب و به دستانتان خیر را باز کند. محمد حدود

#### پاسخ

#### وعليكم السلام ورحمة الله وبركاته!

1. چنانچه در ابتدای پرسش‌تان اشاره نمودید؛ آنچه در کتاب شخصیه اسلامی جلد دوم در موضوع "امارت" آمده است: «...اما در باره این امیر، شریعت یک تن بودنش را حتمی کرده و جایز نمی‌داند که بیشتر از یک شخص باشد؛ زیرا اسلام فرماندهی مشترک را نمی‌شناسد و ریاست دسته‌جمعی را نیز نمی‌شناسد؛ بلکه فرماندهی و قیادت در اسلام فردی محض می‌باشد. بناءً واجب است که رئیس یا امیر و یا فرمانده یک نفر باشد و جایز نیست که بیشتر از یک نفر باشد و دلیل بر آن در احادیث سابقه و در عملکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم ظاهر و آشکار است. چنانچه احادیث همه می‌گویند: "یک نفرشان را، یک نفرتان" را و کلمه "احد" که در لفظ حدیث آمده همان واحد و یکی است که دلالت به عدد خاصی می‌کند؛ یعنی به یک؛ نه زیاد و این مطلب از مفهوم مخالف آن دانسته می‌شود و مفهوم مخالف آن در عدد، صفت، غایت و شرط بدون نص بدان عمل کرده می‌شود و مفهوم مخالف آن کنار گذاشته نمی‌شود؛ مگر در یک حالت، یعنی در حالتی که نص وارد شده و آن را لغو کند...

بنا بر آن، این قول پیامبر صلی الله علیه وسلم: "فليؤمروا أحدهم" یعنی باید یک نفر خود را آمر مقرر کنند. "إلا أمروا أحدهم" یعنی مگر این که یک تن خود را آمر مقرر نمایند. "فامروا احدهم" یعنی یک تن خود را آمر مقرر کنید. مفهوم مخالف آن در این احادیث دلالت می‌کند که جایز نیست بیشتر از یک نفر امیر مقرر شود. لذا امارت به یک نفر بوده و به نص احادیث از حیث منطوق و مفهوم ثابت است که به هیچ‌وجه جایز نیست که به بیشتر از یک نفر باشد و این را عملکرد پیامبر صلی الله علیه وسلم نیز تأیید می‌کند؛

زیرا وی صلی الله علیه وسلم در همه حوادثی که امیر تعیین کرده، یک نفر را تعیین می‌کرد و بس و هیچ‌گاه بیشتر از یک نفر را در یک مکان تعیین نکرده است.

بنابر آن، جایز نیست که بر یک کار دو رئیس و یا بر یک مکان دو رئیس مقرر باشد؛ بلکه واجب است تنها یک رئیس باشد و بس و حرام است که بیشتر از آن باشد. لیکن سزاوار است دانسته شود که ریاست و امارت و قیادت در اسلام رهبری نیست؛ زیرا رهبری تقاضای پیروی از رهبر را می‌کند؛ اما ریاست در اسلام چنین است که برای رئیس حق پیشبرد امور را می‌دهد و سلطه در کاری می‌داشته باشد که ریاست‌اش در آن است و تنفیذ در هر آن چه می‌کند که تحت ریاست‌اش داخل باشد؛ البته بر حسب صلاحیت‌هایی که بر آن امیر مقرر شده، آن هم در حدود آن چه شریعت نسبت به کاری که رئیس بر آن مقرر شده، برایش صلاحیت داده است.» (منبع: کتاب شخصیه اسلامی، جلد دوم)

2. این سخنی که قیادت و امارت در اسلام فردی است، بر اساس آن چه که در کتاب دولت اسلامی آمده است، متناقض نیست؛ از جمله این قول: «بدین ترتیب رسول الله صلی الله علیه وسلم به نفس خود دستگاه دولت اسلامی را استوار کرد و در زندگی خود آن را تکمیل کرد. این دولت دارای رئیس، معاونین، والیان، قضات، عساکر، مدیران دوایر و مجلس شوری بود. این دستگاه با تشکیلات و صلاحیت‌هایش طریقه‌ای است واجب‌الاتباع و آن به صورت اجمالی از رسول الله صلی الله علیه وسلم به تواتر ثابت است. خود پیامبر صلی الله علیه وسلم از وقتی که به مدینه رسید تا هنگام وفاتش به حیث رئیس دولت کار می‌کرد. حضرات ابو بکر و عمر رضی الله عنهما به حیث معاونانش بودند. بعد از وی صلی الله علیه وسلم همه اصحاب رضی الله عنهم به تعیین کردن رئیس، که جانشین پیامبر صلی الله علیه وسلم در ریاست دولت باشد، اتفاق کردند؛ نه در رسالت و پیامبری؛ چون رسالت و پیامبری با آمدن وی صلی الله علیه وسلم به آخر رسیده است. بدین ترتیب، رسول الله صلی الله علیه وسلم دستگاه دولت را در زندگی خود به طور کامل اقامه کرد و طرز حکومت و شکل دستگاه دولت را برای آیندگان روشن و معروف ساخت.»

این هردو نص غیر متناقض نبوده؛ بلکه هردوی آن هماهنگ شده‌اند. بناءً متن اول در کتاب شخصیه اسلامی جلد دوم در مورد امارت، از این دید بحث می‌کند که امارت در اسلام است، برابر است که امارت در سفر باشد یا امارت در جماعت یا امارت عامه مسلمانان (خلافت)؛ پس امارت در اسلام فردی است؛ نه جمعی؛ یعنی جایز نیست که جماعتی صلاحیت را در امارت متولی شوند؛ بلکه صلاحیت امارت فقط برای شخص واحد است که تصمیم‌گیر را می‌گیرد... با این وجود، این امر، یک حکم شرعی است و نیز از ناحیه واقعیت، درست نیست که صلاحیت در امارت و حاکمیت جمعی باشد؛ بلکه باید فردی باشد که در نهایت به تصمیم‌گیر شخص واحد منجر شود. بنابراین، خلافت یعنی امارت عامه (ریاست عامه مسلمانان) فردی است؛ یعنی صاحب صلاحیت و شخصی که با خلافت بیعت می‌کند، بایعت، تمام صلاحیت‌های حکومت و قدرت و تبنی احکام بدون استثناء را در حیطه صلاحیت خود می‌گیرد.

3. اما تفویض صلاحیت‌ها برای خلیفه به این معنی نیست که خلیفه شخصاً دست به اعمال حکم و قدرت تمام می‌پردازد؛ بلکه به این معنی است؛ هرکسی که برایش در حکم و قدرت صلاحیت داده می‌شود، صلاحیت‌اش را به نیابت از خلیفه اخذ می‌کند. تمام حکام در خلافت از معاونین، والی‌ها، وغیره و تمام آنانی که قضات، ساختار اداری، ارتش وغیره را متولی می‌شوند، دارای

صلاحیت‌هایی‌اند و از خلیفه در حیطة صلاحیت‌های خویش نیابت می‌کنند؛ پس هیچ‌یک از افراد مذکور صلاحیت ندارد؛ مگر این‌که به شکلی از اشکال از خلیفه نیابت کند.

4. صلاحیت‌ها یک چیز است و اجرای اعمال چیزی دیگر. رسول الله صلی الله علیه وسلم داری صلاحیت‌های حکم و قدرت بود؛ اما او صلی الله علیه وسلم شخصاً دست به تمام اعمال حکم و قدرت نمی‌زد؛ بلکه از دیگران کمک می‌گرفت که در کتاب دولت اسلامی و غیره کتب حزب صراحت دارد. پس رسول الله صلی الله علیه وسلم در حیات‌شان ساختار کامل دولت را گذاشته است و فعل او صلی الله علیه وسلم دلالت دارد که این ساختار در شکلیات و صلاحیت‌هایش طریقه و روش واجب الاتباع است؛ یعنی حکم شرعی است؛ نه اسلوبی که با تغییر ظروف و حالات تغییر کند. بنائاً برپایی ساختار دولت صلاحیت‌های خلیفه را نقض نمی‌کند؛ زیرا رسول الله صلی الله علیه وسلم دارای تمام قدرت‌ها و صلاحیت‌ها بوده و دست به ایجاد ساختار دولت و تفویض صلاحیت‌ها نموده است.

پس عملکرد رسول الله صلی الله علیه وسلم بزرگ‌ترین دلیل بر این است که بین تفویض صلاحیت‌ها برای خلیفه و بین ایجاد ساختار دولت، دارای صلاحیت‌هایی می‌باشند که از خلیفه اخذ می‌نمایند، نقض نیست و برپایی این ساختار با کمک خلیفه در اداره شئون دولت، که تمام صلاحیت‌هایی که به آنان داده می‌شود، از طرف خلیفه است... این چنین در عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم بود؛ با آن‌هم با کوچکی دولتی که رسول الله صلی الله علیه وسلم ساخته بود، نیاز به ایجاد ساختار دولت بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم توسط آن در انجام و برپایی حکم و رعایت شئون مردم کمک می‌گرفت. پس اگر دولت گسترده باشد، چطور خواهد بود؟

5. با تمام صلاحیت‌هایی که خلیفه دارد، وی مقید به احکام شرعی است؛ زمانی از حکم شرعی خارج شده و بالای رعیت ظلم نمود، یا این که شریعت الله سبحانه و تعالی را به صورت احسن تطبیق نکرد، محکمه مظالم درین مورد نظارت نموده و دارای صلاحیت عزل آن را وفق احکام شرعی دارد. در ماده (87) مقدمه دستور استنباط شده از دلایل شرعی چنین آمده است: «قاضی مظالم به شخصی اطلاق می‌گردد که برای رفع ظلمی که از طرف دولت بالای کسی که تحت قیومیت دولت زندگی می‌کند، گماریده می‌شود؛ خواه شخص مظلوم از جمله رعیت باشد و یا خیر؟ و یا این ظلم از خلیفه صادر شده باشد و یا هم از سائر حکام و کارمندان دولت.» به منظور اطمینان از عدم ترس از جانب الله سبحانه و تعالی، خلیفه نمی‌تواند قاضی مظالم را در جریان بررسی‌اش در مظلومه‌ای که از جانب او صورت گرفته، عزل کند. در ماده (88) چنین آمده است: «...اما برکناری قاضی مظالم در اثنائی که او مصروف اجراءات در قبال ظلمی که خلیفه و یا دیگر حکام مرتکب شده باشند، درست و صحیح نمی‌باشد...» و در شرح ماده 88 چنین آمده است: «...بنابراین، بقای صلاحیت عزل بدست خلیفه، درین حالت در حکم قاضی تأثیر می‌گذارد؛ به این ترتیب توانائی قاضی را در مورد عزل خلیفه یا دستیاران خود محدود و کوتاه می‌سازد و صلاحیت عزل وسیله‌ای بسوی حرام می‌شود؛ یعنی بقای آن در این حالت حرام است.» و در ماده (90) تأکید دارد که صلاحیت محکمه مظالم در عزل خلیفه در صورتی است که حق آن را داشته باشد. در ماده مذکور آمده است: «محکمه مظالم حق برکناری هر حاکم و کارمند دولت را دارد؛ چنان‌چه می‌تواند خلیفه را نیز برکنار نماید.» بنائاً برای خلیفه هیچ مصونیتی در برابر قضاوت وجود ندارد؛ زمانی که خطا کرد، محاسبه می‌شود و اگر مستحق عزل بود، عزل

می‌گردد. بنابراین، خلیفه هرچند که دارای صلاحیت‌هایی در دولت است؛ مگر مقید به احکام شرعی در برابر محکمه مظالم است؛ چنان‌چه در بالا ذکر نمودیم که ساختار دولت را برای معاونین خود در شئون حکم و مساعدت آن بخاطر رعایت شئون مردم وفق آن‌چه خلیفه صلاحیت داده است، برای‌شان منبئ بر اعمالی که استناد می‌ورزند، ایجاد می‌کند.

آرزو دارم تعارضی که در ذهن‌ات وجود داشته و هماهنگی‌ای که در میان دو متن فوق‌الذکر است، حل شده باشد. پس صلاحیت‌های امر و ساختاری که خلیفه را در اداره شئون دولت و رعایت شئون رعیت کمک می‌کند، امری است دیگر.

**برادرتان عطاء ابن خلیل ابوالرشته**

**14 جمادی الآخر 1440 هـ.ق**

**19 فبروری 2019 م**